

تحلیلی بر مفهوم روش و بازتعریف آن

msalipoor@yahoo.com

محمدصادق علی پور / دکتری فلسفه تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

پذیرش: ۹۸/۰۴/۲۶

دریافت: ۹۷/۱۰/۱۲

چکیده

طرح مباحث روش‌شناسانه مستلزم وجود فهمی روشن و مشترک از مفهوم و حقیقت «روش» است. این در حالی است که دانشوران در حوزه‌های مختلف علوم، تعریف‌های متفاوتی از این مفهوم ارائه کرده‌اند؛ به گونه‌ای که یافتن وجه مشترک میانشان دشوار می‌نماید. به همین دلیل، تحلیل دقیق این مفهوم و بازشناسی مؤلفه‌های اساسی آن، ضرورتی است انکارناپذیر. در این راستا، ابتدا روشن شد که مفهوم «روش»، مفهومی است فلسفی که فاعل، جهت، وضع موجود و مطلوب، الگو و قلمرو، مهم‌ترین لوازم آن است. با توجه به این نکات، بررسی توصیفی - تحلیلی تعدادی از تعاریف این مفهوم و توجه به نقاط قوت و ضعفشان، روشن کرد این تعاریف کامل نیستند و تعریف روش به «کیفیت انتقال انسان از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب»، تعریفی است فاقد نقایص مذکور و متعهد به نوع این مفهوم و لوازم آن.

کلیدواژه‌ها: روش، مفهوم فلسفی، جهت داری، قلمرو روش، الگوی روشی.

مسئله اصلی این تحقیق این است که مفهوم روش، به عنوان یک مفهوم، مشترک لفظی است یا معنوی؟ یعنی در این نوشته برآنیم که روشن کنیم مفهوم روش به‌عنوان یک واژه پرکاربرد در مباحث علمی، حاکی از امری مشترک و معنایی عام در علوم و رشته‌های علمی مختلف است یا اینکه در هر مورد یا دست‌کم در هر رشته علمی دلالت بر معنایی خاص دارد. روشن است که اگر «روش» مشترک لفظی باشد، وضع خاص آن در هر مورد، مانع صدق آن بر مصادیق متعدد خواهد شد و این محدودیت معنایی، مانع از این خواهد شد که بتوان درباره روش‌ها به‌طور کلی، احکام و قواعد خاصی را وضع کرد و حتی رشته‌هایی با این نام را بنیان نهاد. این در حالی است که در دوران معاصر، مباحث روش‌شناختی یکی از پرجاذبه‌ترین مباحث علمی در میان دانشمندان است و آثار فراوانی درباره‌اش نگاشته شده است؛ امری که بدون وجود مفهوم و معنایی مشترک، بیشتر شبیه یک جدال لفظی و گفت‌وگوی ظاهری خواهد بود.

فرضیه ما در این نوشته این است که: مفهوم «روش»، مشترک معنوی است و به همین دلیل، با دلالت بر معنایی عام و مشترک، می‌تواند بی‌نهایت مصداق داشته باشد. برای اثبات این فرضیه، ابتدا با بررسی لغوی نشان خواهیم داد که از جهت لغوی می‌توان معنای مشترکی را در کاربردهای مختلف روش مشاهده کرد. بی‌شک توجه صرف به معنای لغوی نمی‌تواند مدعا را به طور کامل اثبات کند؛ از این رو بررسی معانی اصطلاحی امری ضروری است. از آنجاکه در معانی اصطلاحی، شاید کمتر بتوان دو تعریف همسان و مشابه را یافت، در این بخش ابتدا با تعیین نوع مفهوم «روش» و با تحلیلی فلسفی، می‌کوشیم ضمن تعیین لوازم روش، ماهیت و حقیقت آن را مشخص کنیم و سپس با نقد تعدادی از معانی اصطلاحی، به تعریف مختار دست یابیم.

۱. معنای لغوی روش

صاحب کتاب *برهان قاطع*، «روش» را از بن رو (رفتن) + ش (پسوند اسم مصدر)، به معنای راه‌رفتن و درگذشتن می‌داند (خلف تبریزی، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۹۷۶). دکتر معین نیز در *فرهنگ فارسی*، آن را به معنای «عمل رفتن» می‌داند (معین، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۹۰). این معنا قاتلان دیگری هم دارد. پیتر کاز (Caws Petter) در *دائرةالمعارف پل ادواردز*، معنای دقیق روش را «در پیش گرفتن راهی» می‌داند (کاز، ۱۹۷۲، ج ۷، ص ۳۳۸). براساس این تعاریف، مفهوم روش، مترادف با مفهوم «رفتن» است.

در *فرهنگ لغت آکسفورد*، واژه روش (Method) این‌گونه معنا شده است: شیوه انجام چیزی. این تعریف از دو جهت با تعریف فوق تفاوت دارد: اول اینکه در این تعریف، روش، به معنای خود فعل نیست، بلکه به معنای نحوه و چگونگی انجام یک فعل است و دوم اینکه روش دیگر مترادف با یک فعل خاص نیست و شامل همه افعال می‌شود.

اما برخی، از ریشه لغوی «روش» صرف‌نظر کرده و به جای تعریف لغوی، آن را از طریق کلمات مترادف، توضیح داده‌اند. دهخدا در بیان معنای روش، واژه‌های راه، شیوه، رسم و سبک را ذکر می‌کند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۱۰۹۰۴). دقت در تعاریف مذکور، این باور را که مفهوم روش، مشترک لفظی است تقویت می‌کند؛ زیرا روش، طبق کاربرد اول به معنای فعل رفتن است و براساس تعریف دوم به خود فعل اشاره نمی‌کند، بلکه برای اشاره به چگونگی انجام فعل وضع شده است. در تعریفی هم که از دهخدا گذشت، بی‌شک «راه» امری جدا از چگونگی پیمودن است و همین تنوع موضوعه، دلیل خوبی بر مشترک لفظی بودن است. با این حال، هنوز نمی‌توان قضاوت نهایی داشت و باید معانی اصطلاحی را نیز بررسیید.

۲. معنای اصطلاحی روش

تعریف‌های اصطلاحی را می‌توان به دو دسته تعریف‌های عام و خاص تقسیم کرد. دایره تعریف‌های عام شامل همه افعال ارادی انسان است. برای مثال، برخی معتقدند روش، «مجموع فعالیت‌هایی است که رسیدن به مقصدی را میسر می‌کند» (آگ‌برن و نیم‌کوف، ۱۳۵۷، ص ۱۷). از منظر این دسته، دایره «روش» و مباحث روش‌شناختی وسعتی به اندازه تمام فعالیت‌های ارادی انسان دارد. متفکری دیگر، نگاه خود را از مجموعه فعالیت‌ها، به یک فعالیت برمی‌گرداند؛ هرچند یک فعالیت نیز به حسب اجزا می‌تواند یک مجموعه را تشکیل دهد. از این منظر، روش عنوانی است که بر «مجموعه مرحله به مرحله انجام یک فعالیت که سبب ایجاد اثری می‌شود» اطلاق می‌گردد (واسطی، ۱۳۸۲، ص ۵۴).

تعریف‌های خاص هم، گاه روش را مقید به تحقیق می‌کند و زمانی خارج از قلمرو تحقیق اما در چارچوب برخی فعالیت‌های انسان آن را تعریف می‌کند. در کتاب *جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)*، آمده است: «روش به معنای جست‌وجو، طریقه انجام هر کاری، ترتیب و تنظیم کار فکری است و مقصود از آن در جامعه‌شناسی عبارت است از مجموعه شیوه‌ها و تدابیری که برای شناخت حقیقت و برکناری از خطا به کار می‌رود» (قنادان و همکاران، ۱۳۷۵، ص ۲۴۳). در این عبارت روش، هم در جامعه‌شناسی و هم به طور عام تعریف شده است. در تعریف عام، سه ویژگی ذکر شده که اگر آنها را جدا از هم در نظر بگیریم، ظاهراً باید منظور از آن، معنای لغوی باشد، اما به جز طریقه انجام کار، دو خصوصیت دیگر در میان معنای لغوی یافت نمی‌شود؛ از این رو باید گفت: مقصود نویسنده اشاره به معنای اصطلاحی و عام روش است. اما تعریف روش در قلمرو جامعه‌شناسی حکایت از معنای خاص آن دارد. چارلز رایت میلز (۱۹۱۶-۱۹۶۲)، جامعه‌شناس آمریکایی نیز در تعریف روش می‌گوید: «روش‌ها عبارت‌اند از شیوه‌هایی که آدمیان در تلاش برای فهم یا تبیین چیزی به کار می‌برند» (میلز، ۱۹۵۹، ص ۵۷). تنها میلز نیست که واژه «شیوه» را در تعریف روش ذکر می‌کند. آندره سه‌ریز نیز معتقد است: «روش، بیانگر شیوه دقیق نزدیک شدن به عالم برای فهم بهتر آن است» (سه‌ریز، ۱۳۸۸، ص ۱۳). در این تعاریف، روش در قلمرو فهم و اندیشه انسان مطرح است.

گروهی دیگر «روش» را صرفاً در قلمرو تحقیق در نظر گرفته‌اند: «در فرایند تحقیق، روش‌ها در واقع همان ابزارهای گردآوری و تحلیل داده است» (سارانتاکوس، ۱۹۹۳، ص ۳۴). برخی محققان معاصر کشورمان نیز معتقدند: «روش» همان راه است. همان‌طور که راننده، راه را طی می‌کند تا به مقصد برسد، محقق نیز در سلوک علمی خود باید از مسیری بگذرد. این مسیر، در خلال تحقیق همان «روش» است. «خلاصه آنکه روش یعنی راهی که محقق در سلوک علمی خود طی می‌کند» (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۳۳). این محقق، پیش از این، تعریف دیگری از روش ارائه می‌دهد که عبارت است از: «تعیین گام‌هایی که لازم است با نظمی خاص، به منظور دستیابی به هدفی مشخص، برداشته شوند» (همان، ص ۳۲). تعریفی که در کتاب *روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی* آمده نیز عبارت است از اینکه: «روش، مسیری است که برای تحصیل یک معرفت طی می‌شود» (پارسانیا، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱).

وجه مشترک تعریف‌های فوق، البته به‌جز تعاریفی که روش را همان راه و مسیر می‌دانند، این است که هر یک صراحتاً یا بالاتزام دربردارنده نوعی فعالیت انسانی هستند. با این حال نمی‌توان براساس این ویژگی، روش را مشترک معنوی دانست؛ زیرا اگر بپذیریم روش، مترادف با فعل و فعالیت انسانی است، در این صورت از مباحث روش‌شناختی خارج شده‌ایم. از این رو برای اثبات مدعا، فعلاً با صرف‌نظر از تعاریف لغوی و اصطلاحی، ابتدا نوع این مفهوم را مشخص می‌کنیم و پس از بررسی لوازم تحلیلی آن، برمی‌رسیم که آیا امکان توجیه این تنوع در تعابیر و بازگرداندن آن به معنایی واحد وجود دارد یا خیر.

۳. نوع مفهوم روش

در یک دسته‌بندی، مفاهیم با توجه به مصداقشان به جزئی و کلی تقسیم می‌شوند. براین‌اساس مفهوم روش در زمره مفاهیم کلی قرار دارد. ابن‌سینا مفاهیم کلی را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای که از خارج می‌آیند و پا به عرصه ذهن می‌گذارند و گروهی که مابازایی در خارج ندارند و محصول فعالیت خود ذهن‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۷۰). او در کتاب *شفاء* مفاهیم دسته اول را معقول اولی یا مفهومی ماهوی و مفاهیم دسته دوم را معقول ثانی می‌نامد (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱۰). رتبه دوم معقولات ثانی از این جهت است که مستند به معقولات اولی و وامدار آنها هستند؛ یعنی ذهن با فعالیتی که روی معقولات اولی انجام می‌دهد، معقولات ثانی را فرا چنگ می‌آورد.

فیلسوفان پس از *ابن‌سینا*، از جمله *بهمنیار* (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۶)، *شیخ اشراق* (سهروردی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۷۱)، *خواجه طوسی* (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۷)، *قوشجی* (قوشجی، بی‌تا، ص ۹۸) و *صدرالمآلهین* (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۳۶)، پس از دقت‌های فراوان دریافتند که معقولات ثانی نیز باید به دو دسته منطقی و فلسفی تقسیم شوند.

بدین‌سان، حاصل کار فیلسوفان تا عصر صدرا و پس از آن این است که مفاهیم کلی یا همان معقولات به سه دسته تقسیم می‌شوند: یعنی در گام اول معقولات به دو دسته اولی (ماهوی) و ثانی و در گام بعدی معقولات ثانی به منطقی و فلسفی تقسیم می‌شوند.

مفاهیم ماهوی خارج از ذهن مصداق مستقل دارند؛ مانند مفهوم انسان که در خارج می‌توان مصداق آن را یافت. برخلاف مفاهیم ماهوی، مفاهیم منطقی به‌هیچ‌وجه در خارج از ذهن مصداق ندارند و درحالی‌که حاصل فعالیت ذهنی‌اند، صرفاً از امور ذهنی حکایت می‌کنند؛ مانند مفهوم کلی. این در حالی است که مفاهیم فلسفی، حد وسط میان مفاهیم ماهوی و منطقی‌اند؛ یعنی این مفاهیم گرچه ساخته ذهن انسان هستند و از وجود خاصی در خارج حکایت نمی‌کنند، اما حاکی از نسبت بین دو امر و نحوه ارتباط آنها در خارج هستند.

مفهومی که از نسبت حکایت می‌کند، نمی‌تواند مصداق مستقل داشته باشد؛ زیرا نسبت، همواره در رابطه با وجودی دیگر شکل می‌گیرد و تابع و پیرو آن است. به همین دلیل، فیلسوفان معتقدند مفاهیم فلسفی در خارج مصداق دارند، اما مصداق غیرمستقل. مفاهیمی مانند علت، معلول، امکان، وحدت و حرکت در این دسته قرار دارند. این مفاهیم با مقایسه و از طریق فعالیت عقلانی به دست می‌آیند (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۰).

با توجه به تقسیم فوق، اکنون بررسی می‌کنیم که روش در لغت و اصطلاح، در زمره کدام‌یک از انواع مفاهیم کلی قرار می‌گیرد. همان‌طور که گذشت در لغت روش هم در معنای فعل رفتن، هم در معنای چگونگی رفتن و هم به معنای راه، مسیر، شیوه و سبک به کار رفته است. روش در معنای فعل رفتن و چگونگی آن، بی‌شک مفهومی فلسفی است؛ زیرا در زمره افعال قرار می‌گیرد و در افعال همیشه نسبت با فاعل نهفته است؛ ویژگی‌ای که مخصوص مفاهیم فلسفی است.

اما در موردی که روش مترادف با راه، مسیر و شیوه معنا شده است، اگر بپذیریم که این واژه‌ها همگی مترادف و دال بر یک معنا باشند، باز باید گفت: روش مفهومی فلسفی است؛ زیرا علی‌رغم اینکه وصفی خارجی است، اما مصداق و مابازای مستقل ندارد. برای مثال در عالم خارج راه‌های مختلفی یافت می‌شود که راه‌آهن، یکی از آنهاست. روشن است که به ریل‌ها و سنگ‌های میانشان راه نمی‌گویند، بلکه ریل‌ها و همه لوازم همراه آن از این

جهت که امکان انتقال از مکانی به مکان دیگر را فراهم می‌کنند، در رابطه با مقصد و نسبت به آن، راه خوانده می‌شوند. بنابراین راه بر امری مستقل در خارج دلالت نمی‌کند، بلکه حاکی از نسبت بین ریل‌ها و سنگ‌ها با مقصودی خاص است؛ ویژگی‌ای که با توجه به خارجیتش به مفاهیم فلسفی اختصاص دارد. این معنا از روش، در واقع فاصله گرفتن از معنای لغوی و قرار گرفتن در مسیر معنای اصطلاحی است.

مفهوم روش، نه تنها از نسبت حکایت می‌کند، بلکه حاکی از چگونگی نسبت نیز هست. دقت در موارد کاربرد این واژه، مؤید این مدعاست؛ چراکه در بیشتر موارد، می‌توان واژه «چگونگی» را جایگزین آن کرد؛ یعنی می‌توان در ترکیباتی مانند «روش تدریس و تفکر»، به جای «روش تدریس»، از «چگونگی تدریس» سخن گفت و در عوض «روش تفکر»، از چگونگی آن سخن راند و با القا کردن معنای مورد نظر، نه تنها ابهام کلام را زدود، بلکه آن را وضوح بخشید. به این جمله دقت کنید: «ساده‌ترین بیان مسئله این است که ملاصداً به چه روشی [چگونه] به تحلیل مسائل فلسفی می‌پردازد» (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۸، ص ۲۲). همان‌طور که این جمله نشان می‌دهد، جایگزینی واژه روش با واژه چگونگی، نه تنها کلام را مبهم نمی‌کند بلکه بر وضوحش می‌افزاید. تعریف روش (Method) در فرهنگ لغت آکسفورد به «شیوه انجام چیزی» نیز شاهدهی دیگر است. در این تعریف، روش، به معنای خود فعل نیست، بلکه به معنای نحوه و چگونگی انجام یک فعل است.

اما «روش» از چگونگی چه چیزی حکایت می‌کند؟ براساس تعریف کتاب **برهان قاطع و فرهنگ فارسی** که لغت روش را به معنای «عمل رفتن» می‌داند، مفهوم روش، حاکی از چگونگی رفتن است که بیشتر در انتقال مکانی به کار می‌رود؛ اما براساس تعریف *پل/دوارز* که روش را به معنای «در پیش گرفتن راهی» می‌داند، این معنا توسعه می‌یابد و روش حاکی از چگونگی «در پیش گرفتن راهی» خواهد بود؛ اما با دایره‌ای وسیع‌تر؛ زیرا ممکن است متفکری برای حل مسئله، تفکر کند و راه تفکر را در پیش بگیرد.

به نظر می‌رسد در کاربرد این مفهوم، نوعی توسعه در مفهوم صورت گرفته است؛ زیرا فعل رفتن، به انتقال مکانی اشاره می‌کند، اما مفهوم روش کاربردی وسیع‌تر یافته است و گاه در وادی ذهن به کار می‌رود و گاه خارج از آن. بی‌شک وقتی واژه «روش تفکر یا تدریس» را به کار می‌بریم، نمی‌توان واژه رفتن را جایگزین کرد. بنابراین باید قدر جامعی پیدا کنیم و در غیر این صورت، این واژه را مشترک لفظی بدانیم. بررسی موارد کاربرد نشان می‌دهد که در موارد مختلف همواره نوعی رفتن وجود دارد؛ اما این امر ضرورتاً مکانی نیست. وقتی تفکر می‌کنیم و مجهولی را معلوم می‌کنیم، درواقع از حالتی درمی‌گذریم و به حالت دیگر می‌رسیم و آن‌گاه که تدریس می‌کنیم، مخاطب را از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌کنیم و... بنابراین می‌توان قدر جامع را همان «انتقال» دانست. روش دوییدن، یعنی چگونگی انتقال مکانی و روش تفکر یعنی چگونگی ترک یک حالت و انتقال به حالت جدید.

بنا بر تحلیل یادشده، روش در معنای لغوی، حاکی از «چگونگی انتقال» است که قدر جامع و معنای مشترک در همه تعاریف است و بر همین اساس می‌توان مفهوم روش را از جهت لغوی، مشترک معنوی دانست. صاحب کتاب **تفسیر انسان به انسان** نیز پس از تمایز روش و راه از یکدیگر، روش را «چگونگی پیمودن راه» می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۷۷).

اما در معنای اصطلاحی، براساس تقسیمی که درباره مفاهیم کلی صورت گرفت، روش نمی‌تواند معقول ثانی منطقی باشد؛ زیرا موطن و جایگاه این مفاهیم، جایی جز ذهن نیست؛ درحالی‌که براساس تعاریف اصطلاحی،

تردید نیست که روش به امور خارجی و عینی، مانند راه رفتن، ساخت خانه یا مطالعه کردن اضافه می‌شود و از این جهت عینیت و خارجیت می‌یابد. پس این مفهوم، هرچند در مواردی به امور ذهنی اشاره می‌کند، اما قطعاً مصادیقی خارج از ذهن نیز دارد. با این حال، روش نمی‌تواند مفهومی ماهوی باشد؛ چراکه این دسته از مفاهیم در خارج از ذهن مصادیقی مستقل دارند، اما مفهوم روش، چنین نیست؛ یعنی روش به معنای مجموعه‌ای از فعالیت‌ها یا مجموعه گام‌های یک فعالیت، هیچ‌گاه به صورت یک مجموعه و مستقل از افراد، در خارج وجود ندارد و انسان است که با در نظر گرفتن تعدادی از افرادِ جدا از هم و یافتن وجهی مشترک، آنها را در یک مجموعه قرار می‌دهد. حکم تعاریفی که روش را همان شیوه یا ابزار و تکنیک گردآوری می‌دانستند نیز همین‌طور است؛ زیرا شیوه گردآوری و ابزار آن نیز در خارج به صورت مستقل وجود ندارد.

همان‌طور که گذشت، در کاربرد اصطلاحی، روش در معنای عام و خاص، دربردارنده نوعی فعالیت انسانی است. آیا این امر را نمی‌توان قدر مشترکی دانست که بر مبنای آن روش را مشترک معنوی بدانیم؛ چراکه در این صورت بحث درباره افعال انسانی خواهد بود نه روش. اکنون می‌توان پرسید علت اختلاف در تعابیر چیست؟ چرا دست یافتن به دو یا چند تعریف مشابه، مشکل است؟ روش، در اندیشه روش‌شناسان به چه چیز اشاره می‌کند و آیا در این بین قدر جامعی وجود دارد؟ اگر آری، این قدر جامع چیست؟

ابتدا به نظر می‌رسد قدر جامعی در تعاریف وجود ندارد؛ اما قدری تأمل، مقصود را نزدیک‌تر می‌سازد. برای یافتن قدر مشترک، معنای لغوی، یعنی چگونگی انتقال، را محور قرار می‌دهیم و بررسی می‌کنیم که آیا می‌توان چنین معنایی را در تعاریف اصطلاحی یافت یا خیر. مراجعه به تعاریف فوق نشان می‌دهد که برخی در تعریف روش بر خودِ فعالیت، مجموع چند فعالیت یا یک فعالیت، تأکید کرده‌اند و برخی دیگر بر ابزار یا راه بودن آن؛ اما در همه موارد نوعی انتقال وجود دارد. وقتی می‌گوییم: «[روش] مجموع فعالیت‌هایی است که رسیدن به مقصدی را میسر می‌کند» یا هنگامی که آن را «مجموعه مرحله به مرحله انجام یک فعالیت که سبب ایجاد اثری می‌شود» می‌نامیم، این فعالیت، با انتقال فاعل از وضعی به وضع دیگر، رسیدن به مقصد را ممکن می‌کند. همچنین وقتی روش را «شیوه تفکر یا راهی که محقق در سلوک علمی می‌پیماید» می‌خوانیم، پذیرفته‌ایم که در عالم ذهن، انتقالی صورت گرفته و محقق، گامی در جهت رسیدن به مطلوب برداشته است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که در همه تعاریف، به نحوی مفهوم «انتقال» نهفته است. اما با این حال نمی‌توان از اختلاف تعاریف، چشم پوشید و آن را نادیده گرفت. هنوز می‌توان پرسید چرا اختلاف؟

پاسخ اجمالی این است که روش، مانند یک منشور، ابعاد مختلفی دارد و در هریک از تعاریف، به وجهی خاص توجه شده و وجوه دیگر مغفول مانده است. در ادامه برای اثبات این مدعا، ابتدا به تحلیل حقیقت روش می‌پردازیم و از طریق توجه به لوازمش، تعریف مختار را ارائه می‌کنیم.

۴. لوازم روش

روش به معنای «چگونگی انتقال»، از جهت واژه «چگونگی»، بیانگر حالت و نحوه یک امر است و به‌تنهایی نمی‌توان آن را بررسی کرد؛ چراکه در این حال مانند «حروف»، به‌تنهایی هیچ حکمی ندارد. بنابراین ضروری است این چگونگی را در سایه فعل «انتقال» بررسی کنیم.

انتقال، هنگامی که مترادف با فعل رفتن است، چیزی بیش از یک فعل مفرد نیست و همان طور که در کلام شهید مطهری خواهد آمد، دارای دو مقدمه ادراکی و یک مقدمه انفعالی و مقدمه‌ای فعلی است. اما در معنای اصطلاحی، به صورت مفرد مورد نظر نیست؛ بلکه ناظر به یک فرایند است. عبارت‌هایی که در تعریف روش، به مجموعه‌ای از افعال، شیوه‌ها یا مجموعه مراحل اشاره می‌کنند، مؤید این مدعا هستند. در این بین، گره زدن روش، با فهم و سلوک علمی محقق، خود شاهدهی دیگر است؛ چراکه ذات تفکر، فعالیتی چندمرحله‌ای و فرایندی است (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۵). باتوجه به این مقدمه، در ادامه لوازم روش را برمی‌شماریم.

۵. فاعل روش

در هر انتقالی نوعی فعل وجود دارد و وجود فعل وابسته به فاعل است. سنگی بر دامن کوه می‌لغزد؛ حیوانی می‌دود و مجهولی برای انسان معلوم می‌گردد. همه اینها فاعل دارد. طبیعت، فاعلی است که حرکت سنگ را مقدر می‌سازد. حیوان است که انتقال مکانی را انجام می‌دهد و نفس انسان و قوه عاقله اوست که از مجهول به معلوم سیر می‌کند. در همه این موارد، رفتن و انتقال امری مسلم است؛ اما آیا می‌توان همه این انتقال‌ها را روش نامید؟ به نظر می‌رسد اگر صرفاً معنای لغوی را در نظر بگیریم و آن را به معنای رفتن بدانیم، در این صورت باید پذیرفت که همه موارد مذکور، روش هستند؛ اما دقت در مباحث روش‌شناختی نشان می‌دهد که روش‌شناسان مباحث خود را تنها درباره نحوه انتقالی که از سوی انسان انجام می‌شود، مطرح کرده‌اند و مباحث روشی را صرفاً مربوط به انسان می‌دانند. به همین دلیل می‌توان گفت هر چند دامنه معنایی انتقال، وسیع است و هر نوع انتقالی را شامل می‌شود، اما مباحث روش‌شناختی، صرفاً در مورد انسان مطرح است و روش‌شناسان تنها از کیفیت و چگونگی انتقالی که توسط انسان صورت می‌گیرد، بحث می‌کنند. بنابراین «روش»، حاکی از نحوه انتقالی است که توسط انسان صورت می‌گیرد.

۶. جهت‌داری روش

افعال انسان در یک تقسیم‌بندی کلی، به اختیاری و غیراختیاری تقسیم می‌شود. توجه به این نکته ما را با این مسئله مواجه می‌کند که آیا، مباحث روش‌شناختی همه افعال انسان را دربر می‌گیرد یا فقط شامل افعال اختیاری او می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: هر چند در افعال غیراختیاری، مانند انتقال خون نیز نوعی انتقال و رفتن وجود دارد، اما دقت در تعریف اصطلاحی، نشان می‌دهد که روش‌شناسان به این نوع از افعال توجهی ندارند؛ چراکه بررسی چنین افعالی در دیگر رشته‌های علوم مانند زیست‌شناسی انجام می‌شود. به همین دلیل، این گونه افعال موضوع پژوهش روش‌شناس قرار نمی‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت: موضوع بحث در مباحث روش‌شناختی، افعال اختیاری انسان است. فعل هنگامی اختیاری است که فاعل ذی‌شعور کارش را براساس خواست و اراده خود انجام دهد و در این جهت مقهور موجود دیگری نباشد (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۶). افعال اختیاری انسان با مقدماتی آغاز می‌شوند و با انجام فعل پایان می‌پذیرند. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

در هر فعل اختیاری قدر مسلم این است که دو مقدمه ادراکی و یک مقدمه انفعالی و یک مقدمه فعلی وجود دارد. دو مقدمه ادراکی عبارت است از ادراک فعل و ادراک فایده فعل. ادراک فعل عبارت است از تصور فعل و ادراک

فایده فعل عبارت است از تصدیق موافقت اثر نهایی فعل با تمایلات حیاتی فاعل. مقدمه انفعالی عبارت است از هیجان شوقی یا خوفی نسبت به اثر نهایی فعل و مقدمه فعلی عبارت است از عزم و اراده که آخرین مقدمات فعل اختیاری است و منجر به صدور فعل خارجی است. البته در انسان بالخصوص یک مقدمه و مرحله دیگر قبل از مرحله عزم و اراده است که موجب امتیاز مخصوص انسان از حیوانات است. آن مرحله عبارت است از مرحله سنجش و مقایسه و محاسبه و تأمل (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۶۲۲).

بدین‌سان می‌توان مدعی شد مبدأ افعال اختیاری با صرف‌نظر از سایر امور، تصور فعل است و منتهای آن نیز انجام فعل است. انسان نیز به گونه‌ای است که برخی کارهایش را به اختیار انجام می‌دهد؛ می‌ایستد، راه می‌رود، فکر می‌کند و... از دیدگاه فیلسوفان، انسان در صورتی کاری را اختیار می‌کند که برای او مطلوبیت داشته باشد. آدمی هنگامی که می‌فهمد نقصی در او وجود دارد، درصدد رفع آن یعنی یافتن کمال برمی‌آید. البته مواردی هم وجود دارد که نقصی در بین نیست، اما حس کمال‌طلبی، انسان را و او می‌دارد تا به خواست خود کاری انجام دهد. در هر صورت، اگر انسان نیازی نداشته باشد، درصدد رفع آن بر نمی‌آید. پس مبدأ و نقطه آغاز فعل اختیاری این است که انسان توجه پیدا کند نقصی دارد و رفع آن را و وجه همت خود قرار دهد. البته این توجه، تصویری بیش نیست و لزوماً با واقع مطابقت ندارد.

این کمال‌طلبی، تا زمان دستیابی به کمال یا یأس از دستیابی به آن ادامه می‌یابد. بدین‌سان با حصول کمال یا پدیدار شدن نشانه‌هایی که این امر را ناممکن می‌سازد، میل انسان از بین می‌رود و به تبع آن، اختیار نیز رنگ می‌بازد. وجود مطلوبیت در اختیار، سبب می‌شود که اختیار همواره جهت‌دار باشد؛ یعنی همواره انسان از نقص به کمال حرکت می‌کند و همیشه اموری مطلوبش باشند که کمالی را برای او به ارمان بیاورند یا نقصی را برطرف کنند. به عبارت دیگر، انسان همواره می‌خواهد با ترک وضع موجود، وضع بهتری را کسب کند و از این وضع، به وضعیت جدید منتقل شود. بنابراین باید توجه داشت که جاده اختیار یک‌طرفه است و از نقص به کمال امتداد یافته است.

۷. وضع موجود / وضع مطلوب

همان‌طور که گذشت، در هر فعلی تصور فعل و تصدیق موافقت اثر نهایی فعل با تمایلات حیاتی فاعل، دو مقدمه ادراکی هستند و در همین حال هیجان، شوق یا خوف فاعل نسبت به اثر نهایی، مقدمه انفعالی است. مقدمه دیگر هم عزم و اراده فاعل است که با تحقق آن، فعل اختیاری انجام می‌شود. روش هم از این جهت که مجموعه‌ای از افعال اختیاری انسان است، محکوم به همین حکم است؛ یعنی روش هم دارای سه نوع مقدمه است؛ مقدمه ادراکی، مقدمه انفعالی و مقدمه فعلی؛ اما مقدماتی متفاوت با مقدمات خودِ فعل. اکنون این مقدمات را بررسی می‌کنیم.

غذا خوردن، فعلی اختیاری است و دارای مقدمات مذکور. مقدمه ادراکی آن تصور این فعل است. نقطه ورود و مبنای عزیمت ما از بحث در مورد خودِ فعل به بحث روش‌شناسانه، همین مقدمه ادراکی است. تصور غذا خوردن، خود یک معلول است؛ چگونه ایجاد می‌شود؟! چرا از میان ده‌ها و صدها تصور، تنها به این تصور توجه می‌شود؟ چرا در این لحظه خاص، تصور شنا کردن به ذهن خطور نمی‌کند؟ چه عاملی سبب می‌شود فاعل، تصدیق فایده کند و مشتاق انجام فعل گردد و آن را اراده کند؟

پاسخ این است که سنخیت علی - معلولی این امر را ایجاد می‌کند؛ گندم ز گندم بروید جو ز جو. یعنی چون علت متناسب وجود داشته، تصور غذا خوردن حاصل شد و اگر علت، مسناخ با راه رفتن می‌بود، همین تصور ایجاد می‌شد. اما این علت چیست؟

در مثال ما، احساس گرسنگی است که تصور غذا خوردن را ایجاد می‌کند و تا وقتی انسان گرسنه نشود یا به صورت کاذب چنین احساسی نداشته باشد، در پی غذا نمی‌رود؛ اما چگونه انسان از این احساس به تصور غذا خوردن منتقل می‌شود؟ برای پاسخ، ضروری است مراحل رسیدن از این احساس به آن تصور را بررسی کنیم.

مرحله اول: پس از احساس گرسنگی، انسان مطلوبیت یا عدم مطلوبیت آن را می‌یابد؛ یعنی این حالت نفسانی را از جهت سازگاری یا عدم سازگاری با وجودش ارزیابی می‌کند و آن را مطلوب یا نامطلوب می‌یابد. اگر مطلوب باشد، به آن رضایت می‌دهد و از این جهت، شوق به انجام کار دیگری پیدا نمی‌کند، اما؛

مرحله دوم: اگر این حالت نامطلوب باشد، حس کمال طلبی او را وامی‌دارد تا این حالت را به حالتی مطلوب تغییر دهد. در چنین حالی او با دو حکم روبه‌روست: حکم اول این است که «این حالت نامطلوب است» و حکم دوم اینکه «رفع این حالت مطلوب است». بنابراین انسان خود را با دو وضعیت روبه‌رو می‌بیند: وضع نامطلوب و وضع مطلوب.

مرحله سوم: در چنین حالی، فاعل مختار با پرسش «چگونگی» روبه‌رو می‌شود. این پرسش که از دیدگاه ابن‌سینا در زمره پرسش‌های فرعی و زیرمجموعه هل مرکب است، در واقع پرسش از کیفیت انتقال است که براساس تحلیل فوق، همان «روش» است (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۶۸). به عبارت دیگر، پرسش از چگونگی، پرسش از کیفیت چیزی است که ماهیت و چیستی‌اش برای ما معلوم است؛ اما چگونگی آن روشن نیست (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۰). یعنی فاعل هنگامی که نامطلوب بودن وضعش را درمی‌یابد و به ضرورت تبدیل آن اذعان می‌کند، اول از خود می‌پرسد چگونه می‌توان از وضع موجود به وضع مطلوب منتقل شد؟ بی‌شک انتقال باید از طریق فعل اختیاری انسان انجام شود و همین امر ما را وارد مرحله چهارم می‌کند.

مرحله چهارم: پرسش از کیفیت، پرسش از ویژگی عام است و به مورد خاصی اختصاص ندارد (مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۲)؛ یعنی فاعل هنگام رویارویی با این پرسش، هنوز نمی‌داند برای حل مسئله باید چه کار خاصی انجام دهد. در این حال، تنها می‌داند باید اقدامی کرد. این در حالی است که فاعل در مقام عمل باید بداند برای تبدیل وضعیت، مشخصاً چه کاری انجام دهد. در چنین حالی پرسشی دیگر پیش رو می‌نهد: «کدام اقدام را باید انجام داد؟». ابن‌سینا این را پرسش به «أی» یا «کدامین» می‌نامد (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق - الف، ص ۶۸). در واقع، فاعل با «أی» مشخص می‌کند انتقال از وضع موجود به وضع مطلوب با کدام فعل یا افعال ممکن است.

۸. الگوی روشی

وضع موجود، برای رونده نامطلوب است، اما همه ویژگی‌هایش مجهول نیست. هنگام گرسنگی، معلوم است که باید کاری انجام داد. این کار با اختیار انسان صورت می‌گیرد و هر کاری نمی‌تواند مسئله را حل کند و هر ابزاری نیز سودمند نیست. در چنین حالی، سؤالات کدامین به دو صورت مطرح می‌شود: برای حل مسئله چه کاری باید انجام داد و از چه ابزارها و وسایلی باید بهره گرفت؟

انسان مختار خود را با کارهای متفاوت و متعددی مواجه می‌بیند که اولاً انجام همه آنها برایش ممکن نیست و ثانیاً تمامی آنها به حل مشکل نمی‌انجامد؛ بنابراین باید دست به گزینش زد. در این گزینش افزون بر مبانی فکری و پارادایم‌های موجود، نوع مسئله نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در مثال ما، فاعل به تجربه یا به صورت طبیعی می‌داند که گرسنگی را خوردن غذا

برطرف می‌کند و تشنگی را نوشیدن آب؛ اما در مواردی که مسئله از پیچیدگی خاصی برخوردار است و ابعاد مختلفی دارد، فاعل باید در گام اول با مطالعه و تحقیق، نوع فعل مناسب را مشخص کند و در گام دوم آن را انجام دهد. بنابراین خود را ملزم به حرکت در این چارچوب (تحقیق - رفتار) می‌بیند. ما در این نوشته، این چارچوب را الگوی روشی می‌نامیم.

«الگوی روشی» در همه مواردی که فاعل از وضع موجود به وضع مطلوب می‌رود وجود دارد؛ اما فاعل گاهی به این الگو دسترسی دارد و فعالیت‌هایش را با توجه به آن انجام می‌دهد و گاه نیز از آن غافل می‌شود و بدون برنامه‌های فعالیت می‌کند. در چنین شرایطی است که ناکارآمدی روشی رخ می‌دهد و مشکلات بیشتر می‌شود. البته، در مواردی الگوها به قدری در یک جامعه یا از سوی یک شخص تکرار می‌شود که ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه پیروی می‌شود. الگوی روشی، به‌سان نقشه‌ای است که پیش از انجام هر فعلی، در ذهن فاعل شکل می‌گیرد و شاخص هدایت فعالیت‌ها می‌گردد؛ همان‌طور که یک مهندس، پیش از ساختن خانه، نقشه می‌کشد و بر مبنای آن کارهای خود را پیش می‌برد.

۹. قلمرو روش

هنگامی که ناظر بیرونی از بالای بلندی، سیر حرکت قطاری را می‌نگرد و آن را توضیح می‌دهد، ضمن پی بردن به چگونگی انتقال، مبدأ و مقصد را نیز می‌بیند. روش نیز حاکی از چگونگی انتقال از مبدأ به مقصد است و روش‌شناس در صدد دانستن آن. بنابراین آنچه گذشت، در مباحث روش‌شناختی، مبدأ، همان وضعیت نامطلوب است که فاعل می‌خواهد آن را به وضعیت مطلوب تبدیل کند. همان‌طور که قطار با لغزش بر آهن، مسیر را طی می‌کند و به مقصد نزدیک می‌شود، رونده هم باید در راهی قرار گیرد؛ راهی که ابتدای آن، همان وضعیت نامطلوب و انتهایش، وضعیت مطلوب است. بنابراین می‌توان مقوله‌ای را که فاعل، بر مبنای الگوی روشی و با استفاده از ابزارهای و وسایل مختلف می‌پیماید، «قلمرو روش» نامید. قلمرو، چنان گذرگاهی است که فعالیت‌های رونده با توجه به الگوی روشی در آن شکل می‌گیرد و گام‌به‌گام او را به مطلوب نزدیک می‌کند. این قلمرو، گاه تحقیق است و گاه تدریس؛ زمانی تفکر است و برهه‌ای تعلّم.

هرچند قلمرو روش، مقوم روش نیست، اما هیچ روشی را نمی‌توان خالی از آن یافت؛ به‌طوری‌که در اکثر موارد، روش‌ها با اضافه شدن به قلمروش‌شان دسته‌بندی می‌شوند؛ «واژه روش عموماً از نظر نحوی و دستوری به شکل مضاف به کار برده می‌شود و با توجه به مضاف الیه آن کاربردهای متفاوتی پیدا می‌کند» (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۳۲).

دلیل این امر، ماهیت خود روش است؛ چراکه روش، از سویی، بیانگر چگونگی است و چگونگی، یعنی نحوه و کیفیت یک وجود، که همیشه تابع آن است و به‌تنهایی فاقد هر گونه حکم؛ از دیگر سوی، این چگونگی از آن انتقال است و انتقال نیز همیشه در قلمرو و محدوده خاصی صورت می‌گیرد. گاه در قلمرو ذهن است و گاه در خارج؛ که در هریک، همواره با شرایط خاص محدود می‌شود. برای مثال اگر در محدوده علم‌آموزی و چگونگی انتقال علم از جانب معلم به معلم صحبت کنیم، چون اصطلاحاً چنین قلمرویی تدریس نامیده شده، در واقع، به «روش تدریس» نظر داریم و اگر در وادی ذهن و نحوه استدلال سخن برانیم، از آنجاکه این قلمرو را قلمرو تفکر و اندیشه می‌نامند، روش نیز، به این دلیل که در این قلمرو مطرح است، «روش تفکر» خوانده می‌شود.

۱۰. کاستی‌های تعاریف دیگر

تعیین نوع مفهوم روش و روشن شدن لوازم آن، زمینه مناسبی برای نقد تعاریف‌های دیگر فراهم کرده است. همان‌طور که در ابتدا اشاره شد، ضعف عمده تعاریف رایج، فقدان جامعیت است؛ یعنی در این تعاریف «روش» با توجه به همه

ابعادش، تعریف نشده است. برای مثال آگبرن و نیم‌کوف روش را «مجموع فعالیت‌هایی که رسیدن به مقصدی را میسر می‌کند» می‌دانستند. بنا بر تحلیل فوق، مجموعه فعالیت‌ها نمی‌تواند خود روش باشد، بلکه تنها یکی از لوازم آن است و به الگوی روشی اشاره دارد؛ به همین دلیل در این تعریف کل، با توجه به یکی از اجزا تعریف شده است.

این مشکل در تعریف آندره سه‌یر، (ص ۱۳۸، ۱۳) به شکلی دیگر رخ می‌نماید؛ زیرا او در تعریفش از واژه «شیوه» استفاده کرده که مترادف با روش است و خود نیازمند توضیح. صرف‌نظر از این مشکل، در این تعریف هم فقط به بخشی از الگوی روشی یعنی پژوهش و فهم توجه شده است که یکی از لوازم روش است. افزون بر این، در این تعریف واژه «دقیق»، «نزدیک شدن» و «فهم بهتر»، خود، نیازمند تفسیر و تبیین است. همچنین پیوند تعریف روش با فهم بهتر عالم، محدودیت بی‌دلیل قلمرو آن است.

تعریف روش به «مجموعه‌ای از شیوه‌ها و تدابیری که برای شناخت حقیقت و برکناری از خطا به کار می‌رود» نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا بر اساس این تعریف، صرف‌نظر از کاربرد واژه‌های مترادف، تنها بخشی از الگوی روشی (مطالعه و تحقیق) در تعریف روش اخذ شده که به ضعف آن اشاره شد. همچنین در این تعریف صرفاً به مباحث روش‌شناختی در قلمرو فکر و اندیشه انسان توجه، و از دیگر حوزه‌ها غفلت شده است. این در حالی است که دایره این مباحث بسیار گسترده است؛ زیرا افزون بر اینکه در امور فردی و اجتماعی مطرح‌اند، هم در قلمرو فکر و اندیشه مطرح هستند و هم خارج از آن. خلط میان حقیقت روش و لوازم آن، در تعاریف دیگر نیز وجود دارد. برای مثال در تعریفی آمده است: «روش یعنی راهی که محقق در سلوک علمی خود طی می‌کند» (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۳۳). در این تعریف هم صرف‌نظر از اینکه روش تنها در قلمرو تحقیق تعریف می‌شود، این مفهوم، با راه هم‌معنا دانسته می‌شود؛ درحالی‌که روش به معنای راه نیست، بلکه همواره ملازم و همراه راه است. راننده‌ای را در نظر بگیرید که از منزل به سوی محل کار در حرکت است. او در حال حرکت است، اما رفتن او با راهی که در آن قرار دارد متفاوت است. افزون بر این، اگر روش همیشه با راه مترادف می‌بود، می‌بایست جایگزینی این دو مفهوم در همه موارد ممکن می‌بود؛ درحالی‌که چنین نیست. تحلیل فوق نشان می‌دهد که ضعف عمده تعاریف مذکور فقدان جامعیت و اخذ لازم به جای خود ملزوم است و به همین دلیل ارائه تعریفی دیگر ضرورت دارد.

نتیجه‌گیری

با توضیحاتی که درباره تعریف واژه «روش» داده شد، می‌توان گفت: از نظر لغوی، روش در زمره مفاهیم فلسفی قرار دارد که به کیفیت و چگونگی یک انتقال اشاره دارد. براساس این تعریف، روش به‌سان پلی است که دو طرف آن وضعیت موجود و وضعیت مطلوب قرار دارد. بستر این پل، یعنی قلمرو، می‌تواند از موردی به مورد دیگر و از انسانی به انسان دیگر متفاوت باشد. هنگامی که وضعیت موجود برای انسان نامطلوب باشد، در واقع، نشانگر وجود مشکلی است. به همین دلیل انسان درصدد رفع آن و تغییر وضعیت موجود برمی‌آید. در چنین حالی، تغییر وضعیت، مستلزم انجام فعل و یا مجموعه‌ای از افعال است. روش‌شناس، برای اشاره به این فرایند و چگونگی آن از واژه «روش» استفاده می‌کند. تعریف مختار از روش: با این توصیف، هنگامی که یک روش‌شناس از این واژه استفاده می‌کند در واقع به «کیفیت انتقال انسان از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب»، اشاره می‌کند که از دیدگاه نگارنده، همین امر تعریف اصطلاحی روش است.

منابع.....

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۵ق، *الشفاء: المنطق*، تحقیق سعید زاید و دیگران، قم، مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی.
- _____، ۱۴۲۸ق، *کتاب المنطق*، تحقیق محمد عثمان، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیه.
- آگ، برن و نیم کوف، ۱۳۵۷، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه ا.ح. آریانپور، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بهمنیارین مرزبان، ۱۳۷۵، *التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری*، تهران، دانشگاه تهران.
- پارسانیا، حمید، ۱۳۸۹، *روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغت‌نامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۹۶ق، *مجموعه مصنفات*، تحقیق هانری کربن، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- سه‌یر، آندره، ۱۳۸۸، *روش در علوم اجتماعی، رویکردی رئالیستی*، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۵، *روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی*، تهران، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.
- صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، *مصارع المصارع*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- فرامرز قراملکی، احد، ۱۳۸۸، *روش‌شناسی فلسفه ملاصدرا*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۹۳، *پرنیان اندیشه*، تنظیم علیرضا رنجبر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- قنادان، منصور و همکاران، ۱۳۷۵، *جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)*، تهران، آوای نور.
- قوشجی، علاءالدین علی بن محمد، بی‌تا، *تسرح تجریدالعقائد*، قم، بیدار.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، *آموزش فلسفه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۶، *تسرح برهان شفا*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- معین، محمد، ۱۳۷۹، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۵۶، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- واسطی، عبدالحمید، ۱۳۸۲، *راهنمای تحقیق*، قم، دارالعلم.

Caws, Peter, 1972, "Scientific Method", in *the Encyclopedia of Philosophy*, edited by Paul Edwards, New Yourk, Macmillan publishing co.

Mills, C. Wright, 1959, *The Sociological Imagination*, London, Oxford University Press.

Sarantakos, Soti rios, 1998, *Social Research: Charles Sturt*, University, Australia.